

# تأملاتی بر دیدگاه دکتر سروش در مورد کاستی‌های فقه اسلامی

عباس نیکزاد\*

## اشاره

آقای دکتر سروش در گفتار و نوشتار خود به‌ویژه مقاله «فقه در ترازو» و نیز در برخی از مقالات دیگر خود، کاستی‌هایی را برای فقه اسلامی برشمرده است. برخی کاستی‌ها عبارت‌اند از: بشری‌بودن فقه، فقدان طرح و برنامه، خصلت حیل‌آموزی فقه، ظاهربینی، سازگاری و توجه به سطح زیرین معیشت و مردم، مصرف‌کننده‌بودن، عهده‌دار حل خصومات، اقلی‌بودن علم فقه، متأثر از ساختار سیاسی و اجتماعی جامعه، تکلیف‌مداری، توجه به مصالح خفیه و...؛ مقاله حاضر با روش عقلی و نقلی و رویکرد انتقادی، ضمن طرح کاستی ادعایی ایشان در فقه در عرصه‌های گوناگون به نقد و بررسی آن پرداخته است.

**واژگان کلیدی:** فقه، تکلیف، طرح و برنامه، حقوق، کاستی‌های فقه.

\* استاد درس خارج فقه و اصول و دانشیار دانشگاه علوم پزشکی بابل (nikzad37@yahoo.com).

## مقدمه

فقه اسلامی برخوردار از ویژگی‌های برجسته‌ای همچون جامعیت و شفافیت و کارآمدی و زندگی‌سازی است. فقه شیعه در میان فقه‌ها گوناگون اسلامی از امتیازات و برجستگی‌های بالاتری برخوردار است.

مکتب اهل بیت علیهم‌السلام به یمن بهره‌مندی از برکات سخنان گهربار امامان و پیشوایان معصوم علیهم‌السلام در عرصه‌های گوناگون اعتقادی و کلامی و اخلاقی و قرآنی و حدیثی و به‌ویژه فقهی از غنای بالایی برخوردار است. به تعبیر امام خمینی علیه‌السلام فقه اسلامی برنامه همه زندگی است.

فقه‌های بزرگ در تاریخ اسلام با پشتوانه چشمه جوشان فقاها و اجتهاد، کتب گرانبهایی را در عرصه فقه به نگارش درآوردند. برخی از این فقه‌های بزرگ با همت والای خود موفق شده‌اند که یک دوره کامل فقه استدلالی و اجتهادی را به‌رشته تحریر درآورند.

انصافاً ما مدیون زحمات و تلاش‌های این بزرگان در عرصه‌های گوناگون موارد پیشوایان دینی خود هستیم. متأسفانه برخی از نواندیشان به دلیل عدم آگاهی از این سرمایه بزرگ، قدردان آن نیستند و با ذکر عیب‌ها و کاستی‌هایی برای فقه، درصدد خدشه بر چهره نورانی آن می‌باشند، یک نمونه از آن برخی از مقالات آقای دکتر سروش در این رابطه است. در این مقاله به نقد دیدگاه‌های ایشان در این موضوع پرداخته شده است:

## کاستی‌های فقه و پاسخ‌ها

### ۱. بشری و ناقص بودن علم فقه

علم فقه از آن نظر که یک علم بشری است همواره ناقص است و امکان تکامل بیشتر دارد نه تنها تحقیقات درون فقهی بلکه تحولات علم اصول می‌تواند علم فقه را شدید متحول کند و ادعای کمال برای آن بی‌وجه است (سروش، ۱۳۷۸، ص ۲۱).



**نقد و بررسی:** کسی مدعی نیست که علم فقه به تکامل حداکثری خود رسیده است و در آن امکان تکامل بیشتر وجود ندارد همه علوم در حال تکامل اند و این امر مقتضای تکامل فکر و دانش بشری است مگر دیگر علوم دینی مانند علم کلام و تفسیر و حدیث و علوم قرآنی و الهیات در حال تکامل نیستند؟

شاید این اشکال ایشان از این بابت باشد که گاهی گفته می‌شود فقه ما دارای جامعیت است و توانمندی پاسخ‌گویی به همه مسائل و موضوعات و نیازهای بشری را دارد از این سخن ایشان چنین استنباط کرده است که لازمه آن، ادعای کمال حداکثری فقه است در حالی که ملازمه‌ای میان جامعیت فقه و کمال حداکثری فقه نیست مانند اینکه گفته شود قانون اساسی ما برخوردار از جامعیت است یعنی تکلیف و مسئولیت‌های گوناگون را در عرصه حقوق اساسی و مدیریت کلان تبیین کرده است، اما این بدین معنا نیست که قانون اساسی ما قابلیت کامل‌تر و صائب‌تر شدن را ندارد قطعاً قانون اساسی قابلیت کامل‌تر شدن را دارد شاهدش این است که پس از ده سال از تدوین قانون اساسی، امام شوریایی را به نام شورای بازنگری تعیین می‌فرماید به آنها دستور می‌دهد که کاستی‌های قانون اساسی را در ده بند برطرف نمایند.

فقه شیعه قدرت اظهار نظر در هر موضوعی حتی موضوعات مستحدثه را دارد؛ زیرا اجتهاد مبتنی بر ضوابط و اصول و فرمول‌هایی است که یک مجتهد می‌تواند با بهره‌گیری از آنها، حکم فقهی هر موضوعی را بر اساس اجتهاد خویش اظهار کند اما آن اصول و ضوابط ظرفیت فراوانی برای تنقیح و تهذیب و تکمیل و تعمیق دارد بر همین اساس علم فقه در طول زمان پیوسته در حال توسعه و تکامل بوده است، مثلاً فقه شیخ انصاری و کاشف الغطاء و صاحب جواهر قطعاً غنی‌تر و رشد یافته‌تر از فقه پیشینیان حتی فقه شیخ طوسی و محقق حلّی و ابن‌ادریس حلّی و شهید اول و شهید ثانی است چنان‌که فقه امروز ما که بسیار متأثر از آرای بزرگان و اندیشمندانی مانند امام خمینی<sup>ع</sup> و آیت‌الله خویی و شهید صدر و دیگران

است رشدیافته‌تر و متکامل‌تر از فقه آن بزرگواران پیش گفته است.

## ۲. فقدان طرح و برنامه در فقه

علم فقه علمی دنبال‌رو است یعنی جامعه‌ساز، طراح و برنامه‌ریز نیست، بلکه وقتی جامعه ساخته شد و شکل و صبغه خاصی به خود گرفت، فقه احکام آن را صادر می‌کند، فقیهان نه توسعه آوردند، نه بیمه، نه انتخابات، نه تفکیک قوا و نه بردگی را لغو کردند و نه نظام ارباب و رعیتی را، بل در مقابل همه اینها موضع‌گیری کرده‌اند و رفته‌رفته به آن با اکراه رضایت داده‌اند (همان، ص ۲۱).

همین نویسنده در مقاله **خدمات و حسنات دین در کتاب مدارا و مدیریت**، چنین بیان می‌کند: «فقه مجموعه احکام است و حکم غیر از برنامه است و ما برای تدبیر معیشت به چیزی بیش از حکم احتیاج داریم یعنی دقیقاً محتاج برنامه هستیم؛ بنابراین فقه برای تنظیم و برنامه‌ریزی معیشت دنیوی کافی نیست فقه، حقوق دینی است، همچنان‌که در بیرون حوزه دین و در جوامع غیردینی هم نظام حقوقی برای تنظیم امور دنیایی و فصل خصومت وجود دارد در جوامع دینی و در دایره نظام دینی به‌جای حقوق بشری و لائیک فقه داریم که همان کار را انجام می‌دهد؛ بنابراین وقتی می‌گوییم فقه برای زندگی ما در این جهان برنامه نمی‌دهد بدین معناست، یعنی حکم می‌دهد ولی برنامه نمی‌دهد برنامه‌ریزی کار علم است نه کار فقه و به روش علمی نیازمند است (همو، ۱۳۷۸، ص ۲۵۳-۲۵۵).

**نقد و بررسی:** اولاً، اگر گفتیم فقه کارش بیان احکام و روشن کردن حدود و ثغور الهی در عرصه‌های گوناگون است و عهده‌دار طرح و برنامه برای حل همه مشکلات و معضلات زندگی بشر نیست آیا این امر، عیب و کاستی فقه به حساب می‌آید اگر گفتیم علم حقوق بیانگر مقررات و وظایف است و برای حل انواع مشکلات طرح و برنامه نمی‌دهد دلیل بر عیب علم حقوق است؟ یا اگر گفتیم علم پزشکی عهده‌دار درمان بیماری‌هاست و برای



حل مشکلات زندگی بشر طرح و برنامه نمی‌دهد دلیل بر نقص علم پزشکی است؟ ثانیاً، در سراسر فقه طرح و برنامه‌های فراوانی مشاهده می‌شود اینجانب در مقاله دیگری ۱۰ مورد طرح و برنامه اسلام در عرصه‌های گوناگون را توضیح داده‌ام برای مثال اسلام در باب مسائل بهداشتی و سلامت دستوراتی داده است که طرح و برنامه اسلام در این زمینه به حساب می‌آید یا قوانین و مقرراتی برای ارث بیان کرده است که بیانگر طرح و برنامه اسلام در مورد تقسیم اموال میت است. است به همین صورت دستور اسلام برای امر به معروف و نهی از منکر و دعوت به خیر و ارشاد و هدایتگری دیگران بیانگر طرح اسلام در سالم‌سازی جامعه است. و نیز احکام فقه‌الدوله و فقه‌القضا و فقه‌العقود و فقه جزا و امثال آن طرح و برنامه اسلام را در این زمینه‌ها نشان می‌دهد. در اینجا به همین مقدار بسنده می‌کنم و طالبان را به آن مقاله ارجاع می‌دهم.

### ۳. دنیوی بودن و خصلت حیل‌آموزی فقه

«علم فقه همچون علم حقوق علمی است حیل‌آموز و همین خصلت شدیداً دنیوی آن را نشان می‌دهد» (همان، ص ۲۱).

**نقد و بررسی:** اولاً، بخش قابل توجهی از فقه، مربوط به عبادات و بهسازی روابط انسان با خداست و نمی‌توان این بخش را دنیوی نامید.

ثانیاً، مگر میان دنیا و آخرت مرزی کشیده یا سدی ساخته‌اند؟ در فرهنگ دینی ما دنیا مزرعه آخرت است. فقه هرچند مربوط به تنظیم روابط انسان‌ها با یکدیگر و تدبیر امور زندگی و تنظیم سبک زندگی بشر است اما همین امور تأمین‌کننده اهداف شارع مقدس برای تأمین سعادت اخروی و فوز و فلاح و رستگاری جاودانه است. حکومت و اقتصاد و مدیریت و سیاست و امثال آن برای سامان‌دهی زندگی بشر در جهت اهداف الهی و اغراض اخروی است.



نویسنده محترم درجایی برای جدایی دین از دنیا می‌گوید دین تنها برای آخرت بشر آمده است. عبارت ایشان چنین است: «جهت‌گیری دینی معطوف به سعادت اخروی است، دین فقط مزاحمت‌های دنیا را نسبت به سعادت اخروی برطرف می‌کند اگر ما آخرتی نداشتیم دین برای ما نبود امور دنیا به خود مردم و نهاده شده است» (هفته‌نامه جامعه مدنی، ۱۳۷۹/۱۱/۲۲، ش ۲۰، ص ۶).

حال در اینجا کل فقه را که بخش قابل توجهی از دین است سراسر دنیوی می‌داند نه اخروی! البته آن سخن هم نادرست است؛ زیرا در دین مباحث مربوط به دنیا فراوان آمده است تا آنجا که قرآن کریم به روشنی هدف از ارسال رسل و انزال کتب و اعطای میزان و بینات را قیام به قسط و عدالت می‌داند (حدید: ۲۴).

جالب این است که آقای دکتر سروش در جای دیگری می‌گوید: طرفدارن حکومت دینی از حکومت دینی حکومت فقهی را قصد می‌کنند اما فقه سراپا دنیوی است و به‌کار دنیا می‌آید نه دین؛ بنابراین حکومتی دینی مفهومی نخواهد داشت (سروش، ۱۳۷۹/۱۱/۲۲، ش ۲۰، ص ۷). عجیب این است که در این عبارت بر دنیوی بودن فقه تکیه می‌کند و آن را به معنای غیردینی بودن می‌گیرد و بر نفی حکومت دینی استدلال می‌کند که حکومت دینی همان حکومت فقهی است و چون فقه سراپا دنیوی است، حکومت فقهی حکومت دینی نخواهد بود. این استدلال از غریب‌ترین استدلال‌هاست مگر فقه بخشی از دین نیست؟ مگر فقه چیزی جز احکام و مقررات شریعت اسلام است؟ آیا آیا تو روایاتی که بیانگر مسائل فقهی است مانند نماز و روزه و خمس و زکات و حج و امر به معروف و نهی از منکر و مسائل معاملاتی جزء دین نیست؟ از این گذشته این ادعا که فقه سراپا دنیوی است نادرست است؛ زیرا چنان‌که اشاره کردیم بخش قابل توجهی از فقه احکام عبادی است که جنبه دنیوی ندارد.

اما اینکه گفته است فقه حیل‌آموز است باید دید مقصود ایشان از این عبارت



چیست؟ شاید مقصود ایشان این است که در فقه راهکارهایی در موضوعات گوناگون ارائه می‌شود راهکارهایی برای فرار از ارتکاب خلاف شرع یا راهکارهایی برای رسیدن به مقاصد خاص. اولاً، همین نکته ایشان نشان‌دهنده طرح و برنامه فقه اسلام برای ارائه راهکارهایی در زمینه‌های گوناگون برای رسیدن به مقاصد خاص یا فرار از ارتکاب خلاف شرع است که با گفته سابق ایشان که در فقه طرح و برنامه‌ای در کار نیست ناسازگار است.

ثانیاً، مفهوم حیل در اینجا رهن است گویی در فقه راه تزویر و فریب و نیرنگ آموخته می‌شود در حالی که مقصود از حیله‌های فقهی راهکارهای فقهی برای مقاصد خاص است؛ مانند تبدیل موضوع حکم است مثلاً اگر مالی به دیگری به‌عنوان قرض داده شود گرفتن سود حرام خواهد بود، ولی اگر به‌عنوان مضاربه داده شود دریافت سود خلاف شرع نخواهد بود یا اگر جنسی با خرید و فروش معامله شود باید اندازه کالا از جهت کیل و وزن و عدد مشخص شود، ولی اگر مصالحه صورت گیرد مجهول بودن کالا از این جهات منعی نخواهد داشت. یا اگر شخصی در ماه رمضان در وطن خویش روزه نگیرد حرام است و کفاره دارد، ولی اگر به مسافرت رود و روزه را افطار کند حرام نیست یا برای خارج کردن عقد از تزلزل از راه خیار، اگر در ضمن معامله شرط اسقاط خیار کنند عقد از تزلزل خارج خواهد شد یا اگر زن در عقد ازدواج شرط کند که وکیل مرد در طلاق باشد حق طلاق پیدا می‌کند یا شرط کند که مرد بدون رضایت او اقدام به ازدواج مجدد نکند مرد بدون رضایت زن نمی‌تواند ازدواج مجدد کند.

در روایات در موارد مشابه این راهکارهای شرعی این تعبیر آمده است: «نعم الشيء الفوار من الحرام الی الحلال» یعنی فرار از حرام به حلال چیز خوبی است.

نکته دیگر اینکه آیا وجود این راهکارها در فقه دلیل بر دنیوی بودن فقه است؟ واقعاً این چه نوع استدلال و استنتاجی است؟! در این عبارت چقدر ابهام و ایهام وجود دارد؟! کسانی که به دنبال این راهکارها می‌روند کسانی هستند که مقید به احکام شرع می‌باشند و

به خاطر پایبندی به احکام شرع و عدم ارتکاب خلاف شرع به دنبال این راهکارها می‌روند.

#### ۴. خصلت ظاهری فقه

«علم فقه علمی ظاهر بین است یعنی به ظواهر اعمال و اعمال ظاهری کار دارد حتی اسلام آوردن زیر شمشیر را هم اسلام محسوب می‌کند جامعه فقهی لزوماً جامعه دینی نیست» (همان، ص ۲۱).

درجایی دیگر می‌نویسد: «فقه متکفل اعمال ظاهر یا ظواهر اعمال است خواه در عبادت خواه در معاملات یعنی در عرصه اعمال عبادی فردی و معاملات و روابط اجتماعی سخن فقه از حدّ ظواهر در نمی‌گذرد و فقیه علی‌الاصول به بیش از ظاهر نظر ندارد» (همو، ۱۳۷۹، ص ۳۶۶). نویسنده محترم در مناظره با جناب آیت‌الله علی‌دوست، صحت فقهی اعمال عبادی به انگیزه طمع به بهشت و ترس از عقوبت جهنم را دلیلی بر ظاهری‌دانستن فقه قلمداد کرده است گفته است از منظر فقهی اگر کسی عبادات خویش را به انگیزه طمع به بهشت یا ترس از جهنم انجام دهد صحیح است و اعاده و قضا ندارد همین نشان‌دهنده ظاهری‌بودن فقه است.

**نقد و بررسی:** اولاً، در فقه اسلام روی نیت و ضرورت آن تأکید فراوان شده است تا آنجا که آمده است: «انما الأعمال بالنیات» یا آمده است: «لکل امرء ما نوى» در صحت عبادت نیت قربی و عبادی شرط است یعنی شخص باید عبادت را به خاطر خدا یا قرب به او یا جلب رضای او یا امثال اوامر او انجام دهد. اگر کسی عبادات خویش را به انگیزه ریا و خودنمایی و تعریف و تمجید دیگران یا رسیدن به مطامع دنیوی انجام دهد باطل است. حتی اگر شخص عبادت را به نیت رسیدن به بهشت و نجات از عقوبت جهنم انجام دهد باطل است. عبادت باید برای خدا انجام شود وگرنه عبادت نخواهد بود آری! انگیزه طمع به بهشت یا ترس از جهنم می‌تواند صرف داعی بر داعی باشد، به تعبیر دیگر عبادت را باید



صرفاً برای خدا انجام داد اما شخص می‌تواند عمل عبادی و قربی خویش را به قصد دستیابی به نعمت‌های بهشتی و نجات از عذاب و عقوبت اخروی انجام دهد روشن است که چنین قصدی با عبادی بودن عمل ناسازگار نیست.

اگر انجام اعمال عبادی و قربی به انگیزه رسیدن به بهشت و نجات از جهنم با روح عبادت و بندگی منافات داشت، چرا خداوند در سراسر قرآن کریم چنین وعده‌ها و وعیدهایی را برای واداشتن افراد به بندگی خود مطرح کرده است؟ در برخی از آیات، رسیدن به نعمت‌های بهشتی فوز عظیم معرفی شده است مثلاً درجایی آمده است: «اعدالله لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ذلک الفوز العظیم» (توبه: ۸۹) یا در جایی خداوند می‌فرماید: «خداوند خریدار جان و مال مؤمنینی است آنکه با جان و مال خویش در راه خدا قتال می‌کنند خداوند در ازای آن به آن بهشت می‌دهد» بعد می‌فرماید: «بشارت باد بر شما به این دادوستدی که با خدا انجام دادید و ذلک هو الفوز العظیم» (توبه: ۱۱۱) جالب اینکه در این آیه در عین اینکه قتال مجاهدان را قتال فی سبیل اللّٰه می‌داند می‌فرماید: خداوند خریدار جان و مال مجاهدین در ازای دادن بهشت است، این نشان می‌دهد که انگیزه بهره‌مندی از نعمت‌های بهشتی با فی سبیل اللّٰه بودن قتال منافات ندارد.

از این گذشته اگر شارع مقدس حکم کند که اعمال کسانی که به انگیزه رسیدن بهشت یا خوف از جهنم انجام می‌دهند باطل است و باید اعاده و قضا شود اعمال قریب به اتفاق مردم باطل خواهد بود و باید اعاده و قضا کنند این امر علاوه بر اینکه خلاف لطف خداوند بر بندگان است قابل عملیاتی کردن نیست؛ زیرا انجام اعاده و قضا هم از این افراد به انگیزه رسیدن به بهشت و خوف از جهنم انجام می‌شود و باطل خواهد بود. آری! در صحت معاملات قصد قربت و انگیزه الهی و قربی شرط نیست؛ زیرا فرض این است که بخش معاملات و عقود و ایقاعات از بخش عبادات جداست و اگر قصد قربت و عبادت در معاملات و عقود و ایقاعات شرط بود بخش معاملات بخش جدای از بخش عبادات نبود

معاملات را زیر مجموعه عبادات قرار می‌دادند علاوه بر اینکه شرط نیت قربی در صحت معاملات با لطف و امتنان الهی همخوانی ندارد؛ زیرا باعث عسر و حرج برای اکثریت قاطع مردم می‌گردید در حالی که فقه اسلام فقه سمحه و سهله است و در دین احکام عسری و حرجی جعل نشده است ثانیاً، در فقه اسلام تأکید و ترغیب فراوان بر خدمات اجتماعی و دستگیری‌ها و انفاق‌ها و ایثارها و فداکاری‌ها و بخشش‌ها و انواع مسائل اخلاقی و رفتاری شده است در روایات بر آوردن حاجت مؤمن و ادخال سرور در قلب او و گشایش در امور او بهترین عبادت قلمداد شده است و در نقطه مقابل امور غیر اخلاقی مانند غیبت و تهمت و افترا و زخم‌زبان‌زدن و دروغ‌گفتن و تفتیش و تجسس در زندگی دیگران و ظلم و تعدی به حقوق دیگران حرام شده است همه این امور که در فقه مفصل مورد بحث قرار گرفته است نشان‌دهنده اهتمام فقه به اخلاق و معنویت و ارزش‌های روحی و باطنی است در مورد اسلام آوردن اجباری در فقه باید عجلتاً به این نکته اشاره کرد که در نگاه اسلام و قرآن کریم سعادت و خوشبختی دنیوی و اخروی بشر منوط به پذیرش توحید و عبودیت و بندگی خدا و اجتناب از طاغوت و شرک و کفر و الحاد است به همین دلیل اسلام علنی کردن شرک و کفر و الحاد را که در تضاد با سعادت و خوشبختی جامعه و هدایت و صراط مستقیم است بر نمی‌تابد در حقیقت این حکم اسلام در جهت دفاع از حقوق انسانیت به انگیزه تأمین سعادت جاودانه بشر می‌باشد.

##### ۵. سازگار با سطح نازل معیشت و زندگی

کاستی پنجم فقه، این است که «فقه موجود با یک اخلاق نازل یک هنر ناظر و یک عقلانیت نازل و یک سطح معیشت نازل هم می‌سازد و جامعه فقهی لزومی یک جامعه پیشرفته مدرن را اقتضا نمی‌کند».

**نقد و بررسی:** ظاهراً مقصود آقای دکتر سروش از این کاستی این است که فقه به دلیل



اینکه تنها بیانگر احکام و وظایف بندگان است، وظایف بندگان نسبت به یکدیگر و نسبت به خدا و نسبت به خویش و امثال آن است کاری به سطح زندگی و معیشت مردم و هنر و علوم و فنون ندارد؛ بنابراین با هر سطح از زندگی مردم یا هنر و اخلاق همخوانی دارد.

در پاسخ می‌توان گفت که اولاً، سازگاری فقه با جوامع گوناگون از امتیازات فقه اسلامی است اگر فقه تنها با جوامع متمدن و پیشرفته و توسعه‌یافته سازگاری داشت برای جوامع دیگر مفید نبود درحالی‌که فقه برای همه جوامع و محیط‌هاست. ثانیاً، چنان‌که سابقاً گذشت در فقه دستورات و آموزه‌ها و توصیه‌ها و برنامه‌هایی آمده است که با رعایت آنها جوامع از حالت عقب مانده و نازل به سوی جوامع پیشرفت و متعالی و متکامل و توسعه یافته سیر خواهند نمود؛ مانند فریضه دانستن علم و دانش و تحقیقات علمی و توصیه فراوان به رعایت اخلاق و آداب اخلاقی و اجتماعی و توصیه فراوان به رعایت بهداشت و نظافت و پاکیزگی و اصول سلامت و توصیه فراوان به رسیدگی و دستگیری و احسان به دیگران و اهتمام به امور مسلمین و مستضعفین جهان و توصیه فراوان به رعایت تعهدات و قراردادهای و پیمان‌ها و نیز حرام دانستن فحشا و منکرات و ظلم و تبعیض و نابرابری‌ها و انحرافات اخلاقی و ترسیم سیاست حکومتی درست و ترسیم سیاست خارجی درست در برابر ملل و دول دیگر از جمله بیگانگان و کفار و لازم دانستن پابندی به عزت و اقتدار و خودکفایی مسلمین و اعتلای کلمه توحید و لزوم جهاد در برابر بیگانگان و متجاوزان و تأکید فراوان بر روی امنیت جامعه اسلامی و توصیه فراوان به کارگیری عقل و حکمت و مشورت با صاحب نظران و کارشناسان و بهره‌گیری از تجارب جوامع گوناگون. این‌گونه احکام و آموزه‌های فقهی زمینه‌ساز بالندگی و رشد و تعالی و تکامل جامعه اسلامی است.

قرآن کریم در آخرین آیه سوره فتح جامعه اسلامی را این‌گونه ترسیم می‌کند:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ۚ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ۖ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ



فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا، سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ، ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ، وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ، وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا؛

یعنی محمد، فرستاده خداست و کسانی که با او هستند بر کافران سرسخت و در میان خودشان با یکدیگر مهربانند، همواره آنان را در رکوع و سجود می‌بینی که پیوسته فضل و خشودی خدا را می‌طلبند؛ نشانه آنان در چهره‌شان از اثر سجود پیداست، این است وصف آنان در تورات و اما وصفشان در انجیل این است که وجودشان چون زراعتی است که جوانه‌های خود را رویانده پس تقویتش کرده تا سستبر و ضخیم شده و در نتیجه بر ساقه‌هایش [محکم و استوار] ایستاده است، به طوری که دهقانان را [از رشد و انبوهی خود] به تعجب می‌آورد تا خدا به وسیله [انبوهی و نیرومندی] مؤمنان، کافران را به خشم آورد. [و] خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است» (فتح: ۲۹).

حضرت علیؑ و وظیفه حاکم اسلام را این‌گونه ترسیم می‌کند:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّمَّاسَ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْخُطَامِ وَ لَكِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ تُقَامَ الْمُعْظَلَةُ مِنْ خُدُودِكَ: بار خدایا! تو می‌دانی که آن کارها که از ما سر زد، نه برای همچشمی بود و نه رقابت در قدرت و نه خواستیم از این دنیای ناچیز چیزی افزون به چنگ آوریم، بلکه می‌خواستیم نشانه‌های دین تو را که دگرگون شده بود بازگردانیم و بلاد تو را اصلاح کنیم تا بندگان ستم‌دیده‌ات در امان مانند و آن حدود که مقرر داشته‌ای، جاری گردد. مدینه فاضله‌ای که فقه اسلام به دنبال تحقق آن است همان جامعه متکامل و پیشرفته‌ای است که به وسیله منجی موعود امام زمانؑ عینیت پیدا می‌کند. جامعه بالنده و توسعه‌یافته و بهره‌مند از بالاترین تمدن و علم و هنر و اخلاق و عقلانیت و معنویت و پیشرفت و ثروت و امکانات است. جامعه‌ای که از هرگونه فحشا و

منکرات و امور غیر اخلاقی و فقر و نیازمندی و تبعیض و ظلم مبرا و منزله است  
(نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱).

ثالثاً، این سخن ایشان که فقه با اخلاق نازل سازگاری دارد جای شگفتی است زیرا  
مسلم است که فقه و حقوق اسلامی بر پابندی حداکثری نسبت به اخلاق و آداب  
خانوادگی و اجتماعی سفارش و تأکید فراوان دارد. سفارش به حُسن خلق و حُسن قول و  
حُسن بشر و حُسن ظن و حُسن جوار و احسان و انفاق و دستگیری از بیچارگان و نیازمندان  
و سخاوت و عفت و شجاعت و پرهیز از نفاق و دورویی و حسادت و کبر و خودخواهی و  
خو پسندی و حرص و بخل و طمع و آزمندی از بدیهیات فقه اسلامی است که پابندی به  
آنها باعث تحقق جامعه بالنده و متعالی است.

#### ۶. مصرف کننده بودن علم فقه

کاستی دیگر این است که «علم فقه علمی مصرف کننده است و علم فقه موجود  
مصرف کننده جهان شناسی و انسان شناسی و زبان شناسی و کهن شناسی کهن است و به  
همین سبب اجتهاداتش مقنع و پاسخ گو نیست و این مصرف کنندگی نه فقط نسبت به  
معارف درجه دوم که نسبت به معارف درجه اول هم تحقق دارد. «نویسنده در این متن  
مدعی این است که علم فقه سراپا مصرف کننده است و هیچ گونه خاصیت تولیدکنندگی  
ندارد بر این نکته بارها در کتاب **قبض و بسط تئوریک شریعت** نیز تصریح کرده است در  
آن کتاب بارها به روشنی آورده است که معرفت دینی تماماً و شدیداً تحت تأثیر معرفت  
بشری برون دینی است و هر تحول در هر گوشه ای از معرفت بشری باعث تأثیر و تحول در  
تمام معرفت های درون دینی است و به همین جهت به فقها توصیه می کند برای اینکه  
اجتهادات آنها واقع بینانه و صائب باشد باید از معارف بشری برون دینی آگاهی و تخصص  
پیدا کنند و فقیهی که از معارف بشری مانند جهان شناسی، انسان شناسی، جامعه شناسی،

روان‌شناسی، کیهان‌شناسی و انواع علوم تجربی آگاهی ندارد اجتهادات او فاقد اعتبار است و عجیب این است که مدعی است متون دینی و بالاخص فقه در درون خویش، خاصیت زایش و تولیدکنندگان ندارد یعنی بدون اتکال به معارف برون دینی، توانایی زایش هیچ گزاره و آموزه و معرفت دینی را ندارد حال در این متن بالا نیز مدعی است که چون فقه موجود بر علوم بشری کهن تکیه دارد و به تعبیر دیگر فقها چون معارف بشری برون دینی خود را به روز نکرده‌اند باز به تعبیر دیگر چون معارف بشری آنها همان معارف بشری صدها سال پیش است، فقاقت و اجتهاد آنها به روز نیست. بر همین اساس ادعا می‌کند که اجتهادات فقهای امروز متناسب با جهان امروز و پاسخ‌گوی نیازهای امروز نیست.

**نقد و بررسی:** درست است که علم فقه در موارد زیادی متأثر از برخی علوم مانند علم ادبیات و لغت‌شناسی و تفسیر و حدیث و اصول فقه و رجال و کلام است، ولی این تأثیرپذیری از پاره‌ای از برخی علوم دیگر اختصاص به علم فقه ندارد و عیبی هم برای آن به‌شمار نمی‌آید بسیاری از علوم متأثر از علوم دیگرند برای مثال فلسفه و کلام شدید متأثر از علم منطق و معرفت‌شناسی است یا علم فیزیک محض و علم اقتصاد و علم هیئت شدید وابسته به ریاضیات اند یا علم پزشکی و طبابت شدیداً وابسته و نیازمند به علوم پایه است بلکه حتی می‌توان گفت علم طب یکسره محتوای علمی خود را از علوم پایه مانند فیزیولوژی، بیوشیمی، آناتومی، تشریح و غیر آن می‌گیرد، اما ادعای وابستگی علم فقه به تمام علوم بشری مانند فیزیک و شیمی و کیهان‌شناسی و پزشکی و جامعه‌شناسی و امثال آن تا آنجا که هر تحول در معرفت بشری برون دینی باعث تحول در تمام معرفت‌های درون دینی و فقهی گردد ادعایی بسیار گزاف و بی‌اساس است چنان‌که ادعای مصرف‌کنندگی محض معارف دینی و بالاخص علم فقه، ادعای گزاف و بی‌پایه است؛ زیرا متون دینی از جمله متون فقهی مولد انسان‌شناسی و جهان‌شناسی و معادشناسی و خداشناسی و مدیریت اسلامی و تعلیم و تربیت اسلامی و فلسفه و کلام اسلامی و اقتصاد و سیاست

اسلامی و امثال آن است.

متون دینی و فقهی اعم از آیات و روایات سبک زندگی خاصی را ارائه می‌دهد و حقوق و وظایف افراد و نهادها را ترسیم می‌کند و سیاست خارجی و داخلی و روابط اجتماعی خاصی را ارائه می‌دهد. فقه شیوه حکمرانی و مدیریت و قوانین و مقررات حکومتی را تبیین می‌کند. ادعای دیگر ایشان که فقه و فقاہت امروز مصرف‌کننده جهان‌شناسی و انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی کهن است نیز ادعای بی‌پایه و بی‌اساس است آیا فقاہت و اجتهاد فقهای امروز وابسته به پزشکی قدیم و هیئت و کیهان‌شناسی قدیم و جامعه‌شناسی قدیم است فقهای امروز با آگاهی نسبت به شرایط جدید دنیای امروز مباحث فراوانی را در موضوعات مستحدثه در عرصه‌های گوناگون مطرح کرده‌اند و بحث‌های دقیق اجتهادی را بررسی نموده‌اند. فقه‌الاقتصاد، فقه‌العقود، فقه‌الطبایة، فقه‌السلامة، فقه‌الحکومة، فقه‌العبادة و فقه‌السیاسة که به‌وسیله فقهای امروزی تحقیق و بررسی شده است نشان‌دهنده به‌روزبودن اجتهادات فقهای امروز است.

## ۷. تنها، عهده‌دار حل خصومات

«علم فقه علم به احکام است که تنها عهده‌دار رفع خصومات است لاغیر» (سروش، ۱۳۷۸، ص ۲۱) «اگر آدمیان به مسالمت و قناعت و عدالت زندگی می‌کردند و آتش خصومت نمی‌افروختند نیازی به فقیهان پدید نمی‌آمد اگر مردم در این زندگی به عدل عمل کنند خصومت‌ها مرتفع خواهد شد و فقها بیکار خواهند ماند اما چون شهوات در میدان زندگی جولان کردند و غبار خصومات برخاست لازم آمد که سلاطین برای ضبط و مهار و سیاست مردم و فرونشاندن آتش تجاوز و ستاندن حق ستم‌دیدگان پای به مسند سلطنت و حکومت نهند و چون این سلاطین خود محتاج قانون بودند به فقیهان که قانون‌دانان و آموزگاران سلاطین‌اند نیازمند شدند و به آنها روی آوردند» (سروش، ۱۳۶۸، ص ۲۷-۲۸).

**نقد و بررسی:** نویسنده در این متن ادعا می‌کند که علم فقه علم رفع خصومات است لاغیر و اگر خصومتی رخ نمی‌داد هیچ نیازی به علم فقه نبود. این سخن ناشی از نهایت جهالت یا بی‌انصافی است؛ زیرا تنها بخشی از فقه مربوط به باب رفع خصومات است نه همه فقه. آیا نویسنده محترم نمی‌داند که فقه ابواب گوناگونی دارد و منحصر در باب رفع خصومات نیست؟ بخش معاملات یعنی عقود و ایقاعات و بخش طهارات و نجاسات و بخش امریه معروف و نهی از منکر و بخش عبادات به معنای وسیع آن و بخش‌های مالی آن مانند خمس و زکات و صدقات، خارج از باب رفع خصومات است. از این گذشته مسئولیت عهده‌داری رفع خصومات و منازعات در میان ابنای بشر مسئولیت سنگین و بزرگی است. بزرگ‌ترین مشکل بشر در طول تاریخ مشکل منازعات و مرافعات و درگیری‌ها و تجاوزات و ناامنی‌ها و ظلم‌ها و تجاوزات بوده است اگر فقه عهده‌دار حل این مشکل بزرگ تاریخی بشر است معنایش این است که فقه عهده‌دار مسئولیت بزرگ است و نباید آن را حقیر شمرد. اگر گفتیم علم پزشکی و طبابت برای حل مشکل بیماری‌های مردم است و اگر بیماری در میان بشر نبود نیازی به علم پزشکی نبود معنایش این است که علم پزشکی جایگاه حقیری دارد؟ یا تهیه و تدارک انواع وسایل نقلیه برای حل مشکل رفت‌وآمد و مسافرت‌های بشر است و اگر رفت‌وآمد و مسافرتی در کار نبود نیازی به وسایل نقلیه نبود آیا این امر معنایش حقیر شمردن وسایل نقلیه است؟ یا آموختن علم و دانش برای رفع جهالت‌های بشر است و اگر بشر جهالت نداشت نیازی به انواع علوم نبود آیا این امر به معنای نادیده گرفتن ارزش علم و دانش است؟

## ۸. علم حدّ اقلی

کاستی دیگر اینکه «علم فقه علمی اقلی است، نه اینکه حداکثر کاری را که برای اداره و تدبیر زندگی لازم است بیاموزد» (سروش، ۱۳۷۸، ص ۲۱).

«مدعای کسانی که فقه را حلال همه مسائل جامعه می‌دانند صددرصد بدون دلیل است این ادعا که فقه حلال همه مشکلات است مبتنی بر درک نادرستی از جامعیت دین است» (همو، ۱۳۷۸، ص ۲۷۴).

«فقه همه دین نیست و مهم‌ترین رکن آن هم نیست و لذا اسلام را فقط در آینه فقه دیدن (اسلام فقاهتی) مسموخ کردن چهره دین است ثانیاً، فقه را از حل مسائل حکومت ناتوان شمردن هم سخن مجملی است آنچه من گفته‌ام این است که همه مسائل حکومتی مسائل فقهی نیست تا فقه عهده‌دار حل آن باشد به عبارت دیگر فقه متکفل گشودن گره‌های فقهی حکومت است نه گره‌های غیرفقهی، بخش فقه دین، کاری اقلی می‌کند یعنی نه طهارت فقه برای تأمین بهداشت، کامل است و نه قصاص و دیات، حداکثر کار لازم را برای پیشگیری از جرم انجام می‌دهد و نه خمس و زکات، حداکثر مالیات لازم برای گردش امور حکومت‌اند این احکام را حتی اگر برای دنیا هم بدانیم باز هم باید آن را حداقل کاری بدانیم که برای دنیا باید کرد و لذا برای حداکثر باید برنامه‌ریزی عقلایی بکنیم، از این گذشته فقه اگر هم به فرض حداکثری باشد باز هم غنای حکمی دارد نه غنای برنامه‌ای» (همو، ۱۳۷۳، ص ۱۲-۲۱).

«من این بینش را که معتقد است تمام تدبیرات و اطلاعات و قواعد لازم و کافی برای اقتصاد، حکومت تجارت قانون اخلاق، خداشناسی و... برای هر نوع ذهن و زندگی اعم از ساده و پیچیده در شرع وارد شده است؛ بنابراین مردم به هیچ منبع دیگری برای سعادت دنیا و آخرت غیر از دین نیاز ندارند بینش حداکثری یا انتظار حداکثری می‌نامم در مقابل این بینش، بینش اقلی یا انتظار اقلی قرار می‌گیرد که معتقد است شرع در این موارد حداقل لازم را به ما آموخته است نه بیش از آن را، در همین جا بیفزایم که در این تعریف هرچه از حداقلی فراتر رود اکثری است؛ بنابراین اندازه وسط نداریم آنچه اقلی نباشد اکثری است همین و بس» (همو، ۱۳۷۸، ص ۸۴).

**نقد و بررسی:** اولاً، نویسنده در این عبارات برخلاف نوشته‌های سابق و گفته‌های پیشین به دوچیز اعتراف کرده است. نکته اول اینکه در سابق مدعی بود که فقه چون سراسر دنیوی است، دینی نیست براین اساس دینی بودن فقه را منکر شده بود و نیز گفته بود که حکومت فقهی حکومت دینی نیست، اما در این عبارات، دینی بودن فقه را پذیرفته است. عبارت ایشان چنین است: «فقه همه دین نیست و مهم‌ترین رکن آن هم نیست» معنای این عبارت این است که فقه بخشی از دین است. نکته دوم اینکه در سابق مدعی بود که «فقه سراسر حکم است و در فقه از برنامه خبری نیست» اما در این عبارت به روشنی پذیرفته است که فقه دارای انواع برنامه‌هاست اما غنای برنامه‌ای ندارد. یا گفته است که طهارت فقه برای تأمین بهداشت، کامل نیست، قصاص و دیات برای پیشگیری از جرم، کافی نیست، خمس و زکات برای گردش امور مالی حکومت، وافی نیست. یا پذیرفته است که در دین تدبیرها و اطلاعات فراوانی در باب اقتصاد، حکومت، تجارت و امثال آن وجود دارد ولی برای سعادت دنیا و آخرت به امور دیگر نیز احتیاج است.

ثانیاً، در تعریف ایشان برای حداکثری بودن دین و فقه، تهافت و ناسازگاری مشاهده می‌شود. نخست می‌گوید این دیدگاه که فقه برای همه مشکلات بشر در همه زمینه‌ها کافی است و به هیچ منبع دیگری نیازی وجود ندارد دیدگاه حداکثری است.

اما در ادامه می‌گوید آنچه اقلی نباشد اکثری نامیده می‌شود. طبق تعریف اول، اگر حتی یک مورد از موارد گوناگون برشمرده ایشان در فقه نباشد فقه حداکثری نخواهد بود، اما طبق تعریف دوم همین که فقه حداقلی نباشد حداکثری است هرچند بسیاری از موارد برشمرده ایشان در فقه وجود نداشته باشد.

ثالثاً، قطعاً بسیاری از نیازها و موضوعات و مسائل مستحدثه در فقه نیامده است و این امر کاملاً طبیعی و منطقی است زیرا معقول نیست که از فقه ۱۴۰۰ سال پیش انتظار داشته باشیم انواع موضوعات و مسائل مستحدثه‌ای را که در طول قرن‌های آینده پدید می‌آید

مطرح کرده باشد اما معنایش این نیست که فقه درباره آنها ساکت است و برای حل آنها هیچ راهکاری ارائه نداده است. ما می‌دانیم که یکی از منابع فقهی شیعه در کنار کتاب و سنت و اجماع، عقل است یک فقیه همان‌گونه که موظف است برای تشخیص دیدگاه شرع به کتاب و سنت مراجعه کند موظف است که به تشخیص عقل خود و کارشناسان و صاحب‌نظران عاقل و صادق مراجعه کند؛ براین اساس هر برنامه و راهکاری که برای انواع مشکلات از راه عقل و مشورت با عاقلان و کارشناسان به دست می‌آید جنبه فقهی و دینی می‌یابد و با حکم حکومتی حاکم واجد شرایط، الزام شرعی و فقهی پیدا می‌کند؛ براین اساس می‌توان گفت که فقه اسلام پاسخ‌گوی همه موضوعات و مسائل مستحدثه است؛ برای نمونه اگر با تشخیص عقل و کارشناسان صاحب‌نظر، حکومت نیاز به مالیات پیدا کند یا نیاز به تعریض خیابان‌ها و چندباندن کردن آنها پیدا کند یا نیاز به نظارت بر بازار و کنترل قیمت‌ها یا کنترل صادرات و واردات پیدا کند و هزاران مسئله دیگر از این قبیل، با حکم حکومتی، الزام شرعی و فقهی پیدا خواهد کرد.

## ۹. تأثیرپذیری از ساختار سیاسی و اجتماعی جامعه

«علم فقه علمی متأثر از ساختار اجتماع است به عبارت دیگر علمی است اجتماعی و سیاسی؛ بنابراین تابع مقتضیات اجتماع و سیاست و درخور آن است نه برعکس و سیالیت آنها فقه را هم سیال می‌کند و باز به عبارت دیگر جهان و تاریخ را فقها نمی‌سازند، بلکه جهان و تاریخ، تحول خود را دارند و فقه از پس می‌آید تا در جهان تحول یافته و واجد چارچوب، روابط جدید زندگی را برای آدمیان مطبوع‌تر و بی‌کشمکش‌تر کند (آن هم به نحو اقلی).

**نقد و بررسی:** نویسنده محترم در این بیان درصدد القای این نکته است که فقه برای تغییر جامعه و جهان طرح و برنامه‌ای ندارد و نمی‌توان از آن چنین انتظاری داشت. فقه

دنبال‌روست، پس از شکل‌گیری جهان و جامعه و پیدا کردن صبغه خاص، فقه حدود و ثغور و احکام لازم را بیان می‌کند.

در نقد آن باید گفت اولاً، چنان‌که در سابق اشاره شد فقه در درون خویش طرح و برنامه‌های فراوانی برای ساختن جامعه ایده‌آل دارد در عرصه‌های گوناگون مانند نظام بهداشتی و سلامت و سیاست خارجی و قدرت نظامی و دفاعی و نظام تربیتی و خانوادگی و حکومتی و امثال آن؛ بنابراین این سخن که فقه تماماً دنبال‌رو و متأثر از جامعه شکل گرفته است نادرست است. دولت مهدوی که آرمانش، مدینه فاضله اسلامی است، حکومت دینی و فقهی است. دین و فقه طراح شکل‌گیری چنین جامعه آرمانی و مدینه فاضله است از این گذشته اگر قرار بر تابع بودن شرع و فقه با مقتضیات جامعه بود مخالفت و مبارزه پیامبران الهی در طول تاریخ با مقتضیات و ساختار جوامع خویش چگونه قابل توجیه است؟ پیامبران پیوسته در حال مخالفت و مبارزه و ضدیت با سیاست و فرهنگ و آداب اجتماعی و اعتقادات و باورهای شکل گرفته جامعه خویش بوده‌اند. از این گذشته رسالت فقه را در بی‌کشمکش کردن جامعه دانستن نادرست است زیرا بخشی از فقه درصدد ایجاد امنیت و مبارزه با ناامنی‌ها و تنازعات و تخصصات است نه همه آن، علاوه بر این فقه و شریعت هرگونه صلح و سازش و رفع تنازع را مطلوب نمی‌داند پیامبران خود بانیان برخی از کشمکش‌ها و تنازعات در جامعه خویش بوده‌اند حتی گاهی در فضای فارغ از کشمکش جامعه خویش با دعوت به دین و شریعت و اصول و ضوابط دینی و با ایمان آوردن جمعی از مردم به آنها و مخالفت و مبارزه جمعی دیگر، آفریننده کشمکش‌هایی در جامعه خویش بوده‌اند. از این گذشته بخشی از فقه مربوط به عبادات و پرستش و نیایش پروردگار است این بخش به هیچ‌وجه متأثر از تغییرات جامعه و جهان نیست.

## ۱۰. تکلیف‌مداری (در مقابل حق‌مداری)

«علم فقه کنونی علمی تکلیف‌مدار است نه حق‌مدار» (سروش، ۱۳۷۸، ص ۲۱). «پدیده دیگری که به ظهور و شیوع سکولاریسم دامن زد، عبارت بود از تحولی که در نسبت میان حق و تکلیف در جهان جدید به وجود آمد. در جهان جدید، انسان‌ها بیش از آنکه طالب فهم و تشخیص خود باشند، طالب درک و کشف حقوق خود هستند. مقوله حقوق بشر در عصر ما فوق‌العاده محترم و برجسته شده است ... انسان گذشته یا ما قبل مدرن را می‌توان «انسان مکلف» نامید و در مقابل انسان جدید را «انسان محق» ... زبان دین بیش از آنکه زبان حق باشد، زبان تکلیف است. لسان شرع، لسان تکلیف است؛ چون تصویری که دین از انسان دارد، تصویر یک موجود مکلف است ... در متون دینی البته از حقوق آدمیان هم سخن به میان رفته است ... علم فقه، احکام مربوط به انسان مکلف را بیان می‌کند نه انسان محق را، در حالی که امروزه ما علمی باعنوان علم حقوق داریم ... انسان مدرن بیشتر خود را محق می‌بیند تا مکلف ... انسان مکلف برای ادای تکلیف خود می‌کوشد اما انسان محق برای احقاق حق خود، در آنجا اصل گزاردن است (مانند نماز) و در اینجا گرفتن (همچون سود) ...» (سروش، ۱۳۷۴، ص ۷).

**نقد و بررسی:** پاسخ: اولاً، لازمه ناسازگاری بشر امروز با زبان دین، گرایش بشر امروز به بی‌دینی، انکار دین و الحاد است، نه سکولاریسم. نویسنده درصدد توجیه گرایش بشر امروز به سکولاریسم است نه بی‌دینی و الحاد و به‌روشنی در همین مقاله گفته است، حکومت سکولار، حکومتی است که با دین ضدیت ندارد، اما دین را نه مبنای مشروعیت خود قرار می‌دهد و نه مبنای عمل خود (همان، ص ۷-۹). و حتی گفته است که گروهی از سکولارها در عین اینکه دین را حق می‌دانند، به دلیل خیرخواهی برای دین به سکولاریسم تن داده‌اند (همان).

ثانیاً، خلاصه بیان بالا این است که فرار بشر امروز از تکالیف و الزامات دینی و توجه و

اقبال او به منافع و سود خود و به تعبیر دیگر به جای اینکه خود را بدهکار و موظف ببیند، خویشتن را طلبکار و محق می‌بیند، باعث گرایش به سکولاریسم می‌باشد. به نظر ما هر چند این عامل یکی از عوامل مهم گرایش به سکولاریسم و بلکه بی‌دینی و بی‌مبالاتی به دین است، اما این عامل اختصاص به امروز ندارد؛ چنان‌که گرایش به سکولاریسم و بی‌دینی یا بی‌مبالاتی به دین هم اختصاص به امروز ندارد. یکی از مهم‌ترین عوامل اعراض مردم در طول تاریخ نسبت به پیامبران و دین خدا، میل به فرار از مسئولیت و شانه خالی کردن از زیر بار الزامات و تکالیف دینی بوده است. قرآن کریم می‌فرماید: «بل پریدالأنسان لیفجر امامه یسنل ایان یوم القیامه»؛ انسان می‌خواهد خود را آزاد و رها ببیند و به همین دلیل با بهانه‌گیری می‌پرسد قیامت کی فرا می‌رسد؟! (قیامت: ۵-۶). حقیقت این است که شانه خالی کردن از زیر بار تکالیف و الزامات، اختصاص به الزامات دینی ندارد، بلکه به رای‌العین در مورد قوانین و الزامات غیرالهی مانند قوانین و مقررات حکومتی نیز مشاهده می‌شود. همان‌گونه که فرار از تکالیف و میل به آزادی بی‌بندوبار باعث فرار از دین است، عامل فرار از قانون نیز می‌باشد. پس به جای اینکه چنین میلی را عامل گرایش به سکولاریسم را بدانیم، جا دارد عامل گرایش به بی‌بندوباری و افسارگسیختگی بدانیم. حقیقت این است که تکالیف و الزامات، اختصاص به دین و حکومت دینی ندارد، بلکه در هر جامعه و در هر حکومتی به ناچار الزامات و تکالیف نوشته و مکتوب یا نانوشته وجود دارد که همگان ملزم و مکلف به رعایت آنها هستند. آیا بشر امروز که چندان انس و الفتی با زبان تکلیف و الزام ندارد، باین‌گونه الزامات هم انس و الفتی ندارد؟ متأسفانه از مجموع مقاله نویسنده محترم چنین استظهار می‌شود که وی خصیصه مزبور را برای بشر امروز یک دستاورد مثبت، آن هم دستاورد توسعه علم و دانش می‌داند و به تعبیر دیگر، لازمه بالارفتن علم و دانش بشر را این می‌داند که بشر امروز دیگر خود را موجود مکلف نمی‌بیند، بلکه موجود محق می‌بیند و به تعبیر دیگر، بی‌اعتنایی به تکالیف الهی و رویکرد به مطالبات

حقوقی را کمال بشر امروز می‌داند، اما به نظر ما این روحیه در بشر امروز (به فرض صحت) منشایی جز اعراض از مسئولیت و خودخواهی و سودگرایی شخصی ندارد.

ثالثاً، جداکردن زبان تکلیف از زبان حقوق، امری است ناروا و غیرمنطقی؛ زیرا حق و تکلیف دو روی یک سکه‌اند. هر جا حقی مطرح است، به ناچار تکلیفی هم مطرح خواهد بود؛ زیرا حق از مفاهیم ذات‌الاضافه است؛ چراکه برای کسی علیه کسی است؛ بنابراین در هر حقی از حقوق، سه چیز مطرح است: «من له‌الحق و من علیه‌الحق و متعلق حق» به عبارت دیگر کسی که حق برای اوست و کسی که حق بر عهده اوست و چیزی که حق به آن تعلق گرفته است؛ مثلاً در حق قصاص، حق برای ولی مقتول، علیه قاتل و متعلق حق هم قصاص است. به همین دلیل هر حقی مستلزم تکلیفی است؛ یعنی حتماً در مقابل آن تکلیف وجود دارد؛ مثلاً اگر بگویند پدر بر فرزند حق احترام دارد یا فرزند بر پدر حق نفقه یا تربیت دارد، در اولی فرزند مکلف به رعایت احترام پدر و در دومی پدر به نفقه‌دادن و انجام تربیت مکلف است. با توجه به اینکه معمولاً انسان‌ها نسبت به هم، حقوق متقابل دارند، قهراً سبب به هم تکالیف متقابل هم دارند. اگر در برابر حق تکلیفی وضع نشود، جعل حق بی‌معنا و بیهوده خواهد بود. به تعبیر دیگر، جعل حق، به یک تعارف و شوخی بیشتر شبیه خواهد بود. جالب این است که در بسیاری از موارد نه تنها دیگران مکلف به رعایت حقوق انسان‌ها هستند، بلکه خود فرد نیز به رعایت حق خویش مکلف است؛ مثلاً هر شخصی حق حیات، حق سالم‌زیستن، حق آبرومندی و عزتمندی در زندگی را دارد؛ رعایت و حفظ این حقوق، همان‌گونه که بر دیگران واجب است، بر خودش هم واجب است. به همین دلیل حق ندارد حیات، سلامتی و عزتمندی خود را در معرض خطر قرار دهد، مثلاً دست به خودکشی بزند، یا بر مال و جان خود ضرر جدی وارد کند، یا خود را ذلیل و پست نماید. عظمت اسلام در این است که با صدور احکام و تکالیف، هر انسانی را (در برخی از موارد حتی خود شخص را) مکلف ساخته است که حقوق دیگران را

رعایت کند و متقابلاً از دیگران هم خواسته که حقوق او را زیر پا نگذارند. آیا بهتر این است که صاحب حق را به حقوقش آشنا کنند بدون اینکه دیگران را به رعایت حقوق او مکلف سازند یا اینکه تکلیف را محور قرار دهند و صاحب حق احساس کند که قانونگذار به حمایت از حق او، همه افراد پیرامون او را نسبت به رعایت حق او مکلف و مسئول قرار داده است، به گونه‌ای که اگر حق او را رعایت نکنند، مستحق کیفر دنیوی و اخروی هستند؟ صرفاً بیان حقوق افراد نمی‌تواند تضمین‌کننده آن به حساب آید و کارساز باشد (خصوصاً در برابر متجاوزان و زورمندان)، بلکه بیان تکلیف بهتر می‌تواند کارساز باشد؛ زیرا عصیان تکالیف الهی باعث عقوبت اخروی و احیاناً عقاب دنیوی است. واقعاً جامعه از بیان این گونه تکالیف که همه متوجه عظمت بخشیدن به حقوق مردم است چه ضرر و زیانی می‌برد؟! باین بیان، بطلان سخن نویسنده در همین مقاله روشن می‌شود آنجا که می‌گوید: «در دین حتی در مواردی که حقوق بیان شده‌اند، اغلب مشتق از تکالیف‌اند؛ یعنی نسبت به تکالیف، وجود ثانوی و اشتقاقی دارند. در بسیاری از موارد هم کلمه حق اصلاً برای افاده معنای تکلیف به کار رفته است ... یعنی ندیدن خویش و دیدن دیگران»؛ زیرا حق و تکلیف دوروی یک سکه‌اند و تکلیف از حق تفکیک‌ناپذیر است. تکلیف محوری در باب حقوق، خودکارسازتر و تضمین‌کننده‌تر است از حق محوری. از مستشکل محترم می‌پرسیم که در محیط‌های رشد سکولاریسم که حق محوری جای تکلیف محوری را گرفته است چقدر به حقوق انسان‌ها توجه می‌شود؟ خوب است پاسخ این پرسش را از سیاه‌پوستان و سرخ‌پوستان آمریکا و از مردم مظلوم فلسطین و غزه، کوزوو، بوسنی و آمریکای لاتین و... بپرسیم.

رابعاً، در دین اسلام سخن از حقوق انسان‌ها آن گونه که نویسنده گفته است، استثنایی و نادر نیست. در آیات و روایات فراوانی از حقوق سخن به میان آمده است. در اسلام، هم حق حیات، حق بهداشت، حق آزادی، استقلال، حق عزتمندی در زندگی، حق انتخاب



شغل و همسر، انتخاب نوع زندگی، حق قصاص، حق شفعه، حق تعلیم و تربیت، حقوق والدین، حقوق فرزندان، حقوق معلم بر متعلم، حقوق متعلم بر معلم، حقوق همسایه، حق دولت بر ملت و حق ملت بر دولت، حق دوست بر دوست، حق مؤمن بر مؤمن و حتی حق کافر بر مؤمن و بلکه حقوق حیوانات و گیاهان بر انسان‌ها و... به رسمیت شناخته شده است. در **نهج البلاغه** به طور مکرر از حقوق انسان‌ها سخن رفته است. امام سجاد<sup>علیه السلام</sup> در **رسالة الحقوق** خود به ۵۱ حق اشاره دارد. روایات متعددی از پیامبر اکرم<sup>صلی الله علیه و آله</sup> در باب حقوق وارد شده است. هر مسلمانی می‌داند که در دین اسلام در کنار حق الله، از حق الناس با اهمیت فراوان سخن به میان آمده است؛ تا آنجا که کیفر عدم رعایت حق الناس مهم‌تر از حق الله به شمار می‌آید. از این گذشته این همه تأکید در دین اسلام بر روی رعایت عدالت، نفی ظلم و ستم، مبارزه با ظالمان، غارتگران و مفسدان، بیانگر اهمیت حقوق مردم در اسلام است. چنان‌که بحث از خلیفه اللهی، مسجود فرشتگان بودن، حامل بار امانت الهی بودن، تعلیم اسما و وجود نفخه الهی درباره انسان‌ها، نشانگر عزت، عظمت و کرامت انسان در نگاه دین اسلام است. قرآن از تکریم و تفضیل انسان بر موجودات دیگر سخن گفته است. مکلف کردن انسان نشانه توهین به انسان نیست؛ زیرا تکلیف، ابزار می‌خواهد. ابزار تکلیف، عقل، آزادی و اراده است. لازمه نعمت عقل، اراده و اختیار، نعمت والای تکلیف است. حیوانات مکلف نیستند، اما این امر تکریمی برای آنها تلقی نمی‌شود، بلکه نشانه این است که در آنها، آن نعمتی که موجود را شایسته تکلیف می‌کند وجود ندارد.

### ۱۱. قائل به مصالح خفیه

«علم فقه کنونی قائل به مصالح خفیه در احکام اجتماعی است و همین مایه کنندی بل توقف حرکت آن شده است» (سروش، ۱۳۷۸، ص ۲۱). «اگر این احکام را ناظر بر مسائل اجتماعی و برای حل آن بدانیم یعنی فقه را دنیوی کنیم در این صورت دیگر نمی‌توانیم قائل



به مصالح خفیه و غیبی در احکام شرع باشیم بلکه باید صد درصد به پیامدها و گره‌گشایی‌های دنیوی آن نظر کنیم و هر جا احکام فقهی نتیجه مطلوب در حل مسائل (چون تجارت، نکاح، بانک، اجاره، سرقت، قصاص، حکومت سیاست و...) در جوامع پیچیده و صنعتی امروز را ندادند آنها را عوض کنیم و این عین یک علم حقوق مصلحت‌اندیش زمینی خواهد شد که دائم باید بر حسب مصالح بر آن افزوده یا از آن کاسته شود و این بهترین نشانه اقلی بودن آن است می‌دانم که کسانی می‌گویند جمع دو مصلحت دنیوی و اخروی در عرض هم است و به یک تیر دو نشانه می‌زنیم لکن هیئات که این راه‌بن بست است» (سروش، ۱۳۷۸، ص ۹۰).

**نقد و بررسی:** نویسنده در این بیان معتقد است که چون متدینین به شرع معتقدند احکام و مسائل فقهی حتی احکام فقهی اجتماعی دارای مصالح خفیه است؛ بنابراین نمی‌توان از فقه، انتظار پویایی و همراهی با مقتضیات زمانه را داشت چون اگر دارای مصالح خفیه و ناشناخته است نمی‌توان تغییر و تصرفی را در صورت اقتضانات جامعه و زمانه در آن انجام داد.

در نقد این سخن باید گفت که عدلیه معتقدند که احکام شرع مقدس، تابع مصالح و مفاسد است؛ زیرا افعال خداوند حکیم هم در نظام تکوین هم در نظام تشریح دارای غرض و حکمت است؛ بنابراین تمام احکام شارع اعم از احکام تکلیفی و وضعی و فردی و اجتماعی عبادی و توسلی دارای ملاکات واقعی هستند، اما پرسش این است آیا اغراض شارع حکیم در احکامش برای بشر تماماً روشن و مبین است؟ آیا عقل می‌تواند به نحو قاطع به تمام اغراض شارع در احکام پی‌ببرد؟ پاسخ منفی است؛ زیرا عقل بر همه مصالح و مفاسد و اسرار و آثار و پیامدهای افعال، آگاهی و احاطه ندارد در غیراین صورت نیازی به شریعت الهی نبود. این امری است روشن و بدیهی. آیا می‌توانیم در خصوص مسائل اجتماعی اسلام ادعا کنیم که عقل بر همه اغراض و اسرار آن آگاهی دارد باز پاسخ منفی



است؛ چون دلیلی بر آن نیست. البته این مطلب بدان معنا نیست که عقل نمی‌تواند کلاً از اسرار تشریح خداوند سردر بیاورد زیرا عقل در موارد عدیده‌ای به اسرار احکام شارع آگاهی پیدا می‌کند ولی هیچ‌دلیلی وجود ندارد که اسرار احکام را منحصر در آن موارد بدانیم، مثلاً فلسفه احکامی مانند حجاب، ازدواج، مهریه، نفقه، تمکین جنسی، طلاق، انواع معاملات و عقود و ایقاعات و احکام آنها برای ما روشن است ولی دلیلی بر انحصاری بودن اغراض و اسرار در آنها نیست. حتی اگر در مواردی به فرض به غرض تام شارع هم آگاهی پیدا کنیم باز دلیلی نداریم که لزوماً باید آن حکم موقتی باشد بلکه چه‌بسا فلسفه آن حکم دائمی است و حکم هم دائمی است؛ مانند وجوب وفای به عقود و تفاوت طبقات ارث و مسئله پوشش برای زن و مرد و طلاق و وجوب نفقه برای مرد و وجوب تمکین جنسی برای زن و خمس و زکات و حج و امثال آن. از این گذشته در مواردی شارع احکامی وضع کرده است، ولی خود شارع به مکلفین اجازه داده است که در ضمن عقود لازم، طرفین شرط بکنند که جلوی اجرای برخی از احکام گرفته شود مانند شرط عدم طلاق و شرط وکالت در طلاق برای زن و شرط کسب رضایت زن اول در ازدواج بعدی و امثال آنها و نیز ممکن است با جایگزین کردن عقدی به جای عقد دیگر از محدودیت و معذوریت‌های عقد خاصی فرار کرد، مثلاً به انگیزه دریافت سود نمی‌توان مال خویش را به دیگری قرض داد، ولی می‌توان با اقدام به عقد مضاربه و مزارعه و مساوات و مشارکت و جعاله به دریافت سود نائل آمد یا با مجهول بودن اندازه کالا از جهت کیل و وزن و عدد نمی‌توان اقدام به خرید و فروش کرد ولی می‌توان حتی با مجهول بودن اندازه مال اقدام به مصالحه کرد، علاوه بر همه اینها در مواردی هر چند شارع حکم خاص را جعل کرده است، ولی به حاکم اسلامی ولایت داده است که به دلیل تأمین مصالح اجتماعی آن را نادیده بگیرد مانند تصرف در مال دیگری برای دریافت مالیات یا تعریض خیابان بدون ارضایت شخص مالک. حاکم اسلامی باتوجه به ولایت شرعی در صورت صلاحدید می‌تواند بدون رضایت مالک در اموال او



تصرف کند؛ بنابراین می‌تواند بر اموال و درآمدهای مردم مالیات وضع کند یا جهت خیابان کشی یا تعریض خیابان از املاک دیگران بدون رضایت تصرف کند یا در صورت ضرورت و بروز عنوان اهم از حکم الزامی شرع موقتاً جلوگیری کند مانند تعطیلی چندساله حج در جمهوری اسلامی به دلیل حفظ عزت اسلامی جامعه و هم یا تخریب مسجد در صورت ضرورت اهم.

### نتیجه

در این مقاله ۱۱ کاستی فقه از کاستی‌های آقای دکتر سروش که عمدتاً ناظر به ناکارآمدی فقه اسلامی در اداره جامعه است مورد نقد و بررسی قرار گرفته است و روشن شده است که هیچ‌یک از این کاستی‌های ادعای ایشان واقعیت ندارد.

## منابع

۱. حرّ عاملی، محمدبن حسن؛ وسائل الشیعه؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۲. خمینی، سیدروح‌الله؛ تحریرالوسیله؛ بیروت: دارالعلم، ۱۳۷۰.
۳. سروش، عبدالکریم؛ «فقه در ترازو»، مجله کیان؛ ش ۴۶، ۱۳۷۸، ص ۱۴-۲۱.
۴. سروش، عبدالکریم؛ مدارا و مدیریت؛ تهران: انتشارات صدرا، سال.
۵. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ المیزان؛ ج ۳، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۱۷.
۶. کلینی، محمدبن یعقوب؛ اصول کافی؛ تصحیح و تحقیق علی اکبر غفاری؛ بیروت: دار صعب، ۱۴۰۱ق.
۷. سروش، عبدالکریم؛ «جامه تهذیب بر تن احیا (تطبیق ناقدانه المحجة البیضاء و احیاء علوم الدین)» (معرفی و نقد)، مجله فرهنگ؛ بهار و پاییز ۱۳۶۸، ش ۴ و ۵، ص ۱-۱۰.
۸. سروش، عبدالکریم؛ «آنکه به نام بازرگان بود نه به صف»، نشریه کیان؛ ۱۳۷۳، ش ۲۳، ص ۱۲-۲۱.
۹. سروش، عبدالکریم؛ بسط تجربه نبوی؛ تهران: انتشارات صراط، ۱۳۷۸.
۱۰. سروش، عبدالکریم؛ «معنا و مبنای سکولاریزم»، مجله کیان؛ ش ۲۶، ۱۳۷۴، ص ۴-۱۳.